

سرمایه داری یعنی جنگ:

تنها گزینه، جنگ طبقاتی ست!

از ژانویه سال جاری، حاکمان ما، برای بزرگداشت صدمین سالگرد جنگ جهانی اول، هیاهو پا کرده اند. البته نیاز به گفتن نیست که از علل امپریالیستی کشتار جمعی، کمتر یاد می شود. در عوض، بر سر یک عنوان مبهم « فاجعه قرن » که با یکسری از اسطوره های ملی پیچانده شده، مرتب مرثیه خوانی میشود. با هیچ میزان از تخیل، دیگر ممکن نیست که این به حساب تاریخ سیاسی گذاشته شود. در این میان، در موازی سازی حوادث تاریخی، حتی مفسران بورژوازی نیز با خجالت به وضعیت متشنج فعلی تاریخ جهان، اشاره دارند. در حقیقت، نشانه های بسیاری وجود دارد که قدرت پوکر بین المللی حاکمان ما، بار دیگر حرکت سرنوشت سازی را تجربه میکند. جنگ جهانی اول، اولین رقابت جهانی سرمایه داری در مرحله امپریالیستی بود. این جنگ شبیه جنگ های قبلی نبود. این جنگ صرفا در مورد ترسیم مجدد مرزهای کشوری نیز نبود. این یک جنگ تمام عیار، یک نبرد تا پای مرگ، بین قدرت های امپریالیستی رقیب، مصمم به نابودی اقتصادی و همچنین ظرفیت نظامی همدیگر بود. بر موجی از احساسات ملی و هیجان که توسط قدرت های امپریالیستی در حال رقابت، دامن زده شده بود، آغاز شد که کارگران برای سرزمین پدری و یا « پادشاه و کشور » بجنگند. هزینه آن، جان بیش از ۲۰ میلیون نفر بود. تنها انقلاب طبقه کارگر در روسیه و اروپا مرکزی بود که به آن پایان داد. اگر چه موج بین المللی قیام های انقلابی، به جنگ پایان داد، اما متأسفانه به نظم سرمایه داری که اشتباهات حیوانی اش هنوز راه طولانی برای راضی شدن داشت، نتوانست خاتمه دهد. ضد انقلاب استالینیستی در روسیه، ظهور فاشیسم و بحران اقتصادی جهان در سال ۱۹۲۹، گامهایی از تحولات سرنوشت ساز بودند که در نهایت به جنگ جهانی دوم با بیش از ۷۰ میلیون قربانی، منجر شد. زمانی که به حوادث شرق اروپا، و به ویژه اوکراین نگاه میشود، اینها را باید در نظر داشت.

بحران و جنگ

به ندرت کسی مثل فرانسیس فوکویاما دانشمند علوم سیاسی، که « پایان تاریخ » را پس از فروپاشی بلوک شرق، پیش بینی کرد، اشتباه کرده است. کاملا به دور از منجر شدن به « دوران صلح و توسعه » جدید (جورج بوش ارشد) ، نظم چند قطبی جهانی که در سال ۱۹۸۹ به وجود آمد، به تشدید مستمر درگیری های امپریالیستی و تنش منجر شده است. در سراسر جهان، به محض اینکه فرصت پیدا کردن موقعیت در ساختار قدرت امپریالیستی باز شد، کارت های بازی دوباره بر زده شدند. در برابر این پس زمینه، جنگ در اوکراین لحظه مهمی را در زنجیره ای طولانی از درگیری ها و جنگ افروزی ها (کوزوو، جنگ های خلیج، افغانستان، سوریه، و غیره) تشکیل میدهد. بدست گرفتن کریمه، پاسخ بدون تردید پوتین به مانور غرب برای الحاق اوکراین به بلوک خود بود. بگذارید که در مورد اوکراین، روی اصل مطلب کمی مکث کنیم. اوکراین برای برنامه های هر دو، واشنگتن و مسکو یک نقش کلیدی دارد. برای سال ها، روسیه با پشتکاری قابل ملاحظه ای، سعی کرده که کشورهای اقمار سابق خود را از طریق موافقت نامه های تجاری، و همچنین با تلاش در ایجاد یک فضای اقتصادی در راستای سیاست های امنیتی و نظامی خود، تحت به اصطلاح اتحادیه اورو-آسیایی، به خود نزدیک کرده و در آغوش بگیرد. روسیه عمدتا به دلیل کنترل ژئواستراتژیک مواد خام مهم و مسیرهای انرژی، تبدیل به یک وزنه توانمند در ایجاد تعادل مقابل ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا شده است. البته، در تقابل حاضر، مرثیه خوانی بسیاری راجع به « تمامیت ارضی » و « تعیین سرنوشت ملی » وجود دارد، اما همه اینها در واقع تلاش برای مخفی کردن این واقعیت است که درگیری اوکراین در درجه اول مبارزه قدرت هات بین امپریالیستی ست، که هر دو طرف به طور فزاینده از روی ناچاری به انجام هر اقدامی متوسل میشوند. در مرحله امپریالیستی سرمایه داری، هر تقاضا برای « حقوق ملی »، تحت هر بهانه ای، با هر بنر سیاسی و یا هر

توجهی که باشد، بخشی از بازی قدرت درون امپریالیستی ست. با این حال، فقط در اروپا نیست که تضادهای امپریالیستی هر چه بیشتر کینه توزانه با هم برخورد می کنند. بدون اینکه رنج مردم افغانستان، عراق، سوریه، سودان جنوبی، غزه، مالی و جمهوری آفریقای مرکزی، صرفا بارز ترین ها را، فراموش کنیم، شدیدترین رقابت تسلیحاتی پس از پایان جنگ سرد، در آسیا آغاز شده است. چین بودجه سلاح های خود را در بیست سال گذشته هشت برابر افزایش داده است، اما « همسایه های» اقیانوس آرام (یا کمتر آرام ؟) او هم در تلاشند که در رقابت عقب نمانند. ویتنام، فیلیپین، سنگاپور، کره جنوبی و ژاپن، همه بودجه های تسلیحاتی خود را بشدت افزایش میدهند و در همان حال هند از چین به عنوان بزرگترین وارد کننده اسلحه در جهان و همچنین به عنوان بزرگترین سازنده ناو های جنگی جهان، پیشی گرفته است. ایالات متحده آمریکا، که باید از ادعای هژمونی خود به عنوان ابر قدرت نظامی، که بطور فزاینده ای از طرف رقبای خود مورد چالش قرار میگردد، دفاع کند، به تنهایی بودجه دفاعی عظیم ۶۴۰ میلیارد دلاری خود را در سال ۲۰۱۲ هزینه کرده است. با این حال، اینها مانع از پیشی گرفتن ابرقدرت بلند پرواز چین از ایالات متحده آمریکا، به خصوص در منطقه اقیانوس آرام، نشده است. دشمنی که بر روی اختلاف بر سر حتی کوچکترین قلمرو ها، به نمایش گذاشته شد، به عنوان مثال، جزایر سنکاکو / دیائو، شواهد روشن درگیری های بین امپریالیستی در جهان است که در آن توسعه، بسط سلاح ها و نظامیگری، پیش شرط اساسی برای حاکمیت دولت هاست.

بر علیه همه ایدئولوژی های ناسیونالیستی!

در جبهه داخلی، رقابت حاد جهانی خود را در تبلیغات و لفاظی های هر چه تهاجمی تر ملی گرایانه، منعکس میکند. ایده ملی، همیشه و کماکان، ایدئولوژی کلیدی و ستون نگه داشتن سلطه بورژوازی بوده است. بر روی خصلت طبقاتی نظام سرمایه داری پرده ساتر کشیده و این ایده را تشویق می کند که شرایط موجود بیان منافع مشترک مردم میباشد. به نام « رقابت ملی » از خود گذشتگی موعظه میشود، هزینه های عمومی قطع و پیچ و مهره های استثمار سفت تر میشوند و در همان حال « امنیت ملی » برای مشروعیت بخشیدن به دستگاه های نظارت و سرکوب، بخدمت گرفته میشوند و مخالفان ناخوشایند راهی زندان، استناد مدام به دفاع از « ارزش های ملی » و یا « فرهنگ ملی » همیشه راه آسان برای تقویت نژادپرستی و اقدام علیه هر کسی ست که از اخلاقیات جنسی غالب، پیروی نمیکند. ایدئولوژی ارتجاعی، همیشه، از هم پاشیدگی اجتماعی، انزوا و از گسترش نا امنی، تغذیه میکند. از جبهه ملی در فرانسه گرفته تا حزب جویبک در مجارستان، راست نژادپرستانه خیزش برداشته و با مخلوطی خطرناک از نژادپرستی، یهودی ستیزی و عوام فریبی های اجتماعی، بدنبال رأی میگردد. در یونان، حزب فاشیست « طلوع طلایی » تهدیدی شده است به جان مهاجران و به لطف حامیان خود در پلیس و ارتش، خود را در موقعیت های مهم قدرتی در دستگاه دولتی جای داده است. در هر حال، فاشیست ها، در خارج از چارچوب ساختار ناسیونالیستی و قانونی فعلی جامعه بورژوازی، قرار نمیگیرند، بلکه آنها بخشی جدایی ناپذیر از آنند. نازیسم، به شرایط غالب، نه اعتراضی دارد و نه مخالفتی، درست بر عکس، محتوای ایدئولوژی حاکمان را که روزانه اشاعه میشود، تقویت میکند. به همین دلیل، مبارزه با نازیسم به منظور دفاع از دموکراسی، یاوه گویی ست. مفهوم دفاع از دموکراسی در تحلیل نهایی بیش از پذیرش، گسترش و در نهایت تسلیم شدن به اسطوره دولت به عنوان یک نهاد طبقاتی بی طرف، نیست. مقاومت در برابر فاشیسم باید بخشی از یک مبارزه جامع ضد سرمایه داری برای سرنگونی همه اشکال سلطه بورژوازی باشد. این مستلزم آنست که به شرایط به عنوان یک کل نگریسته شود.

حدود یک میلیون نفر از مردم بریتانیا که برای حداقل دستمزد کار می کنند،(که قرار است در ماه اکتبر، ۱۹ پنس افزایش یافته و به ۶/۵ پوند در هر ساعت برسد) ممکن است شگفت زده شوند که آنها جزو ۱۰ درصد ثروتمندان جهان بحساب میآیند ! بله، بر اساس آخرین گزارش بانک جهانی، هر کسی که دارای درآمد بیش از ۱۰ دلار (حدود ۵/۹۵ پوند) در روز باشد در همان لیست بیل گیت، کارلوس اسلیم، وارن بافت، جورج سوروس، رامون آبراموویچ و غیره، قرار میگردد.

بانک جهانی و توسعه

علی رغم صحبت از اینکه چگونگی در کشورهای « در حال ظهور » سرمایه داری « میلیون ها » نفر را از فقر بیرون کشیده است (کشورهای که اکثریت مردم جهان در آنها زندگی می کنند)، استاندارد زندگی بسیاری از کارگران کار مزد در چین، هند و غیره با فاصله زیادی پشت سر همتایان خود در سرزمین های « پیشرفته » سرمایه داری قرار دارد. مانند تمامی گفته های رسمی، تصویر میلیون ها نفری که از آفرینش سود سرمایه داری لجام گسیخته جهانی، بهره مند شده اند با فرمول همان کسانی نقاشی شده است که « اهداف را تعیین » میکنند، بنابراین، گفته میشود که « اهداف توسعه هزاره » بانک جهانی، یعنی کاهش میزان فقر سال ۱۹۹۰ به نصف، که قرار بود تا سال ۲۰۱۵ تحقق یابد، نقدا انجام یافته است. تعداد ۱/۹۱ میلیارد نفری که در سال ۱۹۹۰، با کمتر از ۱/۲۵ دلار در روز زندگی میکردند، در سال ۲۰۱۰ « فقط » به ۱.۲۲ میلیارد نفر رسید! تقریبا غیر قابل تصور. همین طور است آمار دلگرم کننده بعدی بانک جهانی : با در نظر گرفتن تورم و قدرت خرید، سهم کسانی که با کمتر از ۲ دلار در روز زندگی می کنند به طور قابل توجهی از سال ۱۹۸۱ کاهش یافته است، از ۷۰ درصد برای کسانیکه در کشورهای در حال توسعه زندگی میکنند ... به ۴۰ درصد محض یا ۲/۴ میلیارد نفر . با این سرعت (حدودا ۱۰ درصد در سال) تا سال ۲۰۵۰، هیچ کسی کمتر از ۲ دلار در روز زندگی نخواهد کرد. بدون شک برخی از این، بعنوان پیشرفت یاد خواهند کرد در حالیکه، برای محکوم کردن اکثریت انسان ها به فقر غیر ضروری در جهانی مملو از ثروت مادی گسترده، اعلام جرم بر علیه سرمایه داری در واقع همچنان باقیست. به رجز خوانی های مشابه راجع به موفقیت سرمایه داری (از گلدستون) در قرن نوزدهم، مارکس در سرمایه چنین پاسخ داد:

اگر طبقه کارگر « فقیر » باقی مانده است و به نسبتی که برای ثروتمندان « افزایش مست کننده ای از ثروت و قدرت » ، تولید کرده است، فقط « کمتر فقیر » شده، باز بطور نسبی به همان اندازه فقیر باقی مانده است. اگر از غایت فقر کاسته نشده و بر آن افزوده شده، چرا که بر غایت ثروت افزوده شده است.

افزایش نابرابری

و تمامی گزارش ها نشان می دهند که « غایت ثروت » در حال حاضر بیشتر از همیشه (برخی فکر میکنند که حتی بیشتر از جامعه برده داری روم) بوده و در حال افزایش است. یک درصد ثروتمندترین جمعیت جهان، کنترل نیمی از ثروت جهان را در دست دارند و از زمان فروپاشی نظام بانکی در سال ۲۰۰۸، ۹۰ درصد کل ثروت بدست آمده در ایالات متحده، به ۱۰ درصد ثروتمندترین تعلق یافته است.

اما حتی سناریوی « شاد » بانک جهانی، اتفاق نخواهد افتاد. بحران سرمایه داری جهانی - و یا آنطوریکه بانک جهانی ترجیح میدهد - « کاهش سرعت رشد » ناپدید نخواهد شد . هر گونه « بهبود » بهبود برای ثروتمندان بوده است. میلیون ها نفری که به تازگی از فقر (رسمی) بیرون کشیده شده اند (متأسفانه) دوباره در حال بازگشت و غلتیدن به آنند. بسیاری از ۲/۸ میلیارد نفر مردمی که در حال حاضر درآمد روزانه شان بین ۲ و ۱۰ دلار است به احتمال زیاد به فقر

گرایش کمونیست انترناسیونالیستی

ماهیت بسیار پراکنده چپ انقلابی بر همگان آشکار است. پس چه تفاوت هایی میان ما و دیگر گروه های ضد سرمایه داری که از مبارزه طبقاتی حمایت میکنند وجود دارند؟

دلیل داشتن نام انترناسیونالیست ها، این است که ما معتقدیم منافع استعمار شوندهگان در سراسر جهان یکپس و کمونیسم نمیتواند صرفا در یک منطقه جغرافیایی بوجود آید، اسطوره ایکه توسط استالین به مثابه حقیقت جا انداخته شد. بدین دلیل ما سرسختانه به مخالفت با استالینیسم در تمامی اشکال آن برخاستیم که برای مدت زمان طولانی توسط هر دو، هم بورژوازی برای بی اعتبار کردن آن و هم نسل های بسیاری از کارگران که با حسن نیت، دست بدست شدن مالکیت صنعتی، توزیع، زمین، و غیره..... از بخش خصوصی به بخش دولتی را بدون آنکه روابط سرمایه داری و اجزای آن (کالاها، پول، کار مزدی، سود، مرزها و غیره) دست خورده باشد، کمونیسم قلمداد میشد. این نه کمونیسم بلکه فرم خاصی از سرمایه داری یعنی سرمایه داری دولتی بود. پس از سال ۱۹۱۷، با محاصره اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی و شکست انقلاب جهانی در غرب، انقلاب به ضد خود، و در نهایت به یک بلوک امپریالیستی تبدیل شد که تنها پس از گذشت هفتاد سال سقوط کرد. در درگیری بین یک بورژوازی ملی با یکی دیگر، از فلسطین گرفته تا کشور باسک، ما در کنار پرولتاریا هستیم. این به معنی کنار گذاشتن ادعاهای ارضی و اعلام همدلی و رفاقت با هر دو کارگران سنگر های مقابل هم، میباشد. این به معنای نادیده گرفتن منفعلانه کارگرانی که قربانی اشغال نظامی اند نبوده، اما خواهان شکست طلبی انقلابی برای وحدت طبقه کارگر، در ورای مرزهای بورژوازی، میباشد. جنگ های به اصطلاح آزادی بخش ملی تله ظرفیت، برای کنشاندن طبقه کارگر و محرومان، پشت سر اربابه های منافع ارتجاعی بورژوازی اند.

ما خودمان را به عنوان یک نقطه رجوع سیاسی برای طبقه کارگر قرار داده ایم، اول از همه به آن بخش هائیکه از اتحادیه ها، تمامی اتحادیه های کارگری به ستوه آمده؛ این بدان معنی نیست که مبارزه برای دفاع از منافع بلافاصله (دستمزد، ساعات کاری، و غیره.) تمام شده است. بر عکس! اما اتحادیه ها به هیچ شکلی، دیگر آن طرفی که از طریق آن کارگران بتوانند (به طور موثر) سازماندهی مبارزات را انجام دهند، نیستند. اتحادیه ها در حال حاضر آشکارا ابزاری برای کنترل مبارزه طبقاتی و مدیریت نیروی کار به نمایندگی از طرف سرمایه اند، و همینطور اتحادیه های پایه*، علی رغم نیت مبارزه جوانه خود، ابزار کندی برای کارگران اند، چرا که آنها بدون بزرگ سوال بردن چارچوب قانونی و اقتصادی اعمال شده توسط دولت بورژوازی، خواسته های رادیکال اقتصادی را مطرح میکنند. بحران اقتصادی که به شدت فرصت عمل سیاسی اصلاح طلبی را محدود کرده، اتحادیه های پایه را نیز هر چه بیشتر، افشا کرده است.

برای ما جایگزینی واقعی برای اتحادیه های کارگری شروع « خود - سازماندهی مبارزه »، که خود انگیخته توسط خود طبقه کارگر، در خارج از اتحادیه ها و در تقابل با آن شکل گرفته، میباشد. که موثرترین شکل بسیج کردن را برای خودشان انتخاب کرده اند، که ضرورتا با یا فراتر از سازگاری با سیستم میگذارد. با این حال، مبارزه برای منافع بلافاصله، نباید منافع کلی طبقه کارگر را که در سرنگونی سرمایه داری نهفته، فراموش کند، و باید به طور مداوم خود را به آن مرتبط سازد.

ما ضد پارلماناریسم: ایده فشار « از درون » این نهادها در جهت پرولتری، به معنای اشتباه دیدن آنها به عنوان نهادهای بی طرف است، در صورتیکه آنها ساختارهای بورژوازی به منظور اعمال قوانین خود میباشد. شرکت احزاب مختلف کمونیستی در پارلمان های بورژوازی و هیئت های مقننه، نتیجه انکار چشم انداز انقلابی - برای همیشه - و به معنای پذیرش صلح دموکراتیک (فراموش نکنیم که در نهایت متکی به توپ و تفنگ بورژوازیست) میباشد. سرنگونی سرمایه داری تنها از طریق انقلاب، یعنی بدست گرفتن قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، در تقابل و بیرون از همه کانال های شبه دموکراتیک (انتخابات، اصلاحات، و غیره) بورژوازی، مکانیزم هائیکه مشخصا برای جلوگیری از هر گونه تغییر رادیکال در جامعه طراحی شده اند، ممکن میباشد. میدان « دموکراسی » ما، نهادهای قدرت انقلاب، شوراهای کارگری، جلسات توده ای خواهند بود، که در آن به هیئت های منتخب، اختیارات خاصی محول میشود و در هر زمان میتوانند فراخوانده شوند. اما این سازمان ها، هرگز به نهادهای واقعی قدرت پرولتری، بدون تصویب برنامه روشن با هدف لغو استثمار و از اینرو حذف طبقات، جامعه انی از « تجمع آزادانه تولید کنندگان » برای نیاز های انسان، تبدیل نخواهد شد. این برنامه از آسمان نمیافتد، بلکه از طریق آگاهی آن بخش از طبقه کارگر بدست خواهد آمد که تلاش می کند به درسهای مبارزات گذشته جنگ انداخته، خود را برای تشکیل حزب در سطح بین المللی که مبارزه در درون شوراهای کارگران بر علیه سرمایه داری و برای سوسیالیسم را پیش میرد، سازماندهی کند. این یک حزب دولتی نیست که جایگزین طبقه شود، اما حزب ترویج، تبلیغ و رهبری سیاسی بر اساس آن برنامه می باشد. فقط اگر پیشرفته ترین بخش های پرولتاریا، خود را در رهبری سیاسی حزب قرار دهند، آنوقت ما در مسیر گذار انقلابی سوسیالیستی خواهیم بود.

حزب کمونیست انترناسیونالیستی (نبرد کمونیستی) با این اهداف، در طول جنگ جهانی دوم (۱۹۲۳) تاسیس شد و فورا هر دو طرف را به عنوان امپریالیست محکوم کرد. ریشه های آن در کمونیست چپ ایتالیاست که از سال ۱۹۲۰، زوال بین الملل کمونیست و تحمیل استالینیسم بر تمام احزاب متعلق به آن را محکوم کرد. در دهه های هفتاد و هشتاد، مروج یک سری از کنفرانس ها که منجر به ایجاد دفتر بین المللی برای حزب انقلابی و در نهایت گرایش کمونیست انترناسیونالیستی در سال ۲۰۰۹ شد.

ما برای تشکیل حزب جهانی فعالیت میکنیم اما خود حزب و با تنها چنین تشکیل دهنده آن نیستیم. وظیفه ما شرکت در ساخت آن، دخالت در تمامی مبارزات طبقاتی، تلاش برای پیوند مطالبات فوری به برنامه تاریخی؛ کمونیسم است.

به ما پیوندید! از گرایش کمونیست انترناسیونالیستی حمایت کنید!

.....ادامه سرمایه داری یعنی جنگ

بحران و ترکیب طبقه کارگر

هفت سال از زمان ترکیدن حباب بازار مسکن، که اقتصاد جهان را به گرداب رکود اقتصادی انداخت، میگذرد. اما، بی اعتنا به همه پیش بینی ها و ورد خوانی های تبلیغاتی راجع به بهبود سریع، بحران تنها وخیم تر شده است. کوه بدهی ها بالاتر رفته است، بی ثباتی افزایش و سوداگری های مالی با سرعت دوچندان به پیش میرود. در این میان، با اطمینان میتوان بر روی ترکیدن بعدی حباب، شرط بست. همه اینها ناشی از بحران عمیق ساختاری سیستم میباشد که برای چندین دهه در حال رشد بوده است (در واقع، پس از پایان سیستم برتون وودز در سال ۱۹۷۲). سرمایه داری خود را در پایان یک چرخه انباشت یافته است که در نهایت، صرفا میتواند از طریق کاهش عظیم ارزش سرمایه، از این مهلکه فرار کند. در روزهای اولیه سرمایه داری، وجود چند گسیختگی و ورشکستگی کفایت میکرد. سرمایه داران پیروز و موفق ورشکستگان را به قیمت پایین میخریدند و سیستم دوباره شروع بکار میکرد. امروز، علی رغم تغییر ساختاری سالهای ۱۹۸۰، حجم سرمایه در جهان آنقدر بزرگ شده است که تنها با کاهش عظیم ارزش سرمایه، دوباره میتوان انباشت را براه انداخت و سیستم را از بحران بیرون آورد. چنین کاهش ارزش سرمایه، به نابودی گسترده ای از سرمایه که فقط میتواند با تخریب فیزیکی جنگ جهانی انجام گیرد، نیاز دارد. حتی اگر امروز پیش شرط سیاسی و دیپلماتیک برای جنگ هنوز وجود ندارد، خطر، بدخیم بوده و روزانه در حال رشد است. در مواجهه با این چالش، طبقه کارگر خود را در موضع تقریبا نا امید کننده ظاهرا دفاعی یافته است. برای چندین دهه، سرمایه برای جبران سقوط نرخ سود، بر روی تجدید جامع ساختار فرایند تولید (به عنوان مثال، از طریق معرفی میکرو الکترونیک) و افزایش عظیم درجه استثمار، تکیه کرده است. تولید به کشورهای کم دستمزد، که در آن مردم در کارگاهها با دستمزد گرسنگی زحمت میکشند، منتقل شده است، در حالی که کارگران در مراکز سنتی سرمایه داری مجبور به پذیرش کاهش دستمزدها و بدتر شدن شرایط کاری شده اند. در سراسر جهان، رقابت بی رحمی برای، پایین آوردن دستمزد، با استفاده از روش استثمار که یاد آور قرن نوزدهم است، وجود دارد. مشاغل نیمه وقت موقت با به اصطلاح قرارداد « صفر ساعت » (که برای مثال، روی زندگی بیش از یک میلیون نفر در بریتانیا، که باید در اختیار کارفرمایان در هر ساعتی برای هر نوع کاری در دسترس باشند، تاثیر میگذارد)، مینی شغل و کار آزاد جعلی تنها، نمونه هایی ست از خلاقیت بورژوازی، برای نگاه داشتن هر چه بیشتر طبقه کارگر زیر بوغ سرمایه. مشخص است که طبقه کارگر درجه ای از سازمان یابی و وحدت خود را از دست داده است. تکه تکه شدن های چند باره و خطوط انشقاق و در کنار آن شرایط مخاطره آمیز اشتغال، چالش های بزرگ پیش رو برای توسعه و پیشبرد دفاع جمعی ست.

مبارزه خود مختار طبقه کارگر!

اما مسئله فقط در مورد ساختارها نیست. بر عکس، احیای مقاومت و مبارزه موثر طبقه کارگر، در گرو درک سیاسی از اهداف و چشم انداز مبارزه است. ما تنها زمانی قادر به مقاومت در برابر ریاضت خواهیم بود که درک کنیم که همه مقاومت ها در برابر حملات طبقه حاکم به شرایط زندگی ما، بخشی از مبارزه سراسری ما در جهان است. این امر مستلزم رد بدون چرای تمامی ایدئولوژی های ناسیونالیستی و رد همه فشار ها برای تابع کردن منافع طبقه کارگر به هر بخشی از بورژوازی ست. همزمان، درک این نکته ضروریست که حتی پیروزیهایی که بدست میآوریم، صرفا موقتی خواهند بود. هر روز بیشتر آشکار میشود که آینده بشر تنها در گرو تغییر در شیوه تولیدی ست. تنها راه حل، جامعه ای ست که در آن پول، بهره کنشی و سود حذف شده و در آن تولید در هماهنگی با انسان ها و محیط زیست انجام گیرد، جامعه ای که در آن تولید، نه برای سود بلکه برای ارضای نیازهای انسان انجام میگردد. در یک کلام کمونیسم! چنین گزینه اجتماعی، به خودی خود شکل نخواهد گرفت. این فقط میتواند با مبارزه از طریق جنبش اجتماعی که آگاهانه روابط سلطه جوانه را کنار گذاشته، انجام گیرد. راه طولانی در مقابل ما ست. با این حال، کسانی که نیاز به یک جامعه جدید را درک کرده اند باید در اولین گام در جهت متحد کردن خود به عنوان اقلیت کمونیست در بین الملل و یک سازمان بین المللی اقدام کنند. چنین سازمان کمونیستی، دولت در انتظار نیست، بلکه ابزار نیست ضروری تا مبارزه برای یک جامعه جدید را، به دیدگاه سیاسی روشنی مسلح کند. این مبارزه باید در هر جا که طبقه کارگر سرمایه داری را به چالش میکشد، انجام گیرد. اما مسئله صرفا مبارزه با این یا آن جنبه از سرمایه داری نیست، بلکه، مبارزه بر علیه سیستم به عنوان یک کل میباشد. تناقضات سرمایه داری ناپدید نخواهند شد، بلکه به افزایش نابرابری، استثمار، جنگ های جنایت کارانه و تخریب محیط زیست منجر خواهند شد. آزاد کردن این سپاره از این طاعون آسان نخواهد بود. اما هر کسی که به مبارزه برای یک سازمان طبقاتی انترناسیونالیستی جدید می پیوندد، ما را به اهدافمان، یک گام

نزدیک تر میکند: « اجتماع آزاد و برابر » که در آن « رشد آزادانه هر فرد شرط تکامل آزادانه همگان است ».

برای یک جامعه بی طبقه و بدون دولت!

بیانیه اول ماه مه گرایش کمونیست انترناسیونالیستی ۲۰۱۴



....ادامه سیستم کار مزدی

(رسمی) سقوط خواهند کرد. آسیب پذیران بویژه آن ۱/۵ میلیارد نفری اند که با درآمد روزانه ۲ تا ۴ دلار معاش میکنند. حالا برگردیم به حداقل دستمزد در انگلستان که حتی طبقه حاکم هم نگران است. رئیس خزانه داری جورج آزیورن، نا مطمئن و علی الحساب پیشنهاد افزایش حداقل دستمزد به رقم ۷ پوند در ساعت تا سال ۲۰۱۵ را داده است (سازمان همکاری اقتصادی و توسعه می گوید که هر چی زیر ۷/۱ پوند در ساعت، زیر دستمزد فقر خواهد بود). رئیس خزانه داری قصد انسان دوستانه ای نداشته است. او نگران است که مصرف به اندازه کافی برای حفظ و یا حتی روند بهبود ضعیفی که آنها مدعی اند، بالا نرود. اما این یک تناقض مرکزی سرمایه داری ست. کارگرانی که کالا را میآفرینند قادر به خرید آنها نیستند، از آنجائیکه تولید سود آور، نیاز به دستمزد پایین تر دارد. همانطور ی که مارکس اشاره کرد « علت غائی همه بحران های واقعی، در فقر و محدودیت مصرف توده ها نهفته است ».

فقر اصلاح طلبی

و در اینجا ما فقر اصلاح طلبی را شاهدیم. اتحادیه متحد، از حزب کار خواسته است که یک سری اقدامات « رادیکال » اتخاذ کند - افزایش ۱/۵ پوند به حداقل دستمزد (پس از انتخابات ۲۰۱۵). حدود ۸ پوند در ساعت، حتی این هم زیر دستمزد فقر تعریف شده سازمان همکاری اقتصادی و توسعه خواهد بود. در نظام سرمایه داری چیزی به عنوان « مزد روزانه عادلانه برای کار روزانه عادلانه » وجود ندارد. اگر این اتفاق بیفتد سیستم فرو می ریزد. همانطور که مارکس آن را توصیف کرد

هر چه سرمایه مولّد بیشتر رشد میکند..... رقابت در

بین کارگران بیشتر و مزدهایشان کمتر میشود.....که

چاره‌ای برایشان نمیماند جز دراز کردن دست در کنار

دستهای کارگران فقیر. پس جنگل دستهای دراز شده در

کدایی کار، انوه‌تر از همیشه میشود، در حالی که خود

دستها نحیف‌تر و لاغرتر از همیشه

در همه جا، تنها راه حل برای کارگران نه چانه زنی بر سر دستمزدهای ناچیز، که یکسره لغو سیستم کار مزدی ست.



لطفا برای اطلاعات بیشتر راجع به سیاست های

گرایش کمونیست انترناسیونالیستی

با آدرس های زیر تماس بگیرید

Address

CWO, BMO London, WC1N 3XX

uk@leftcom.org

http://www.leftcom.org